

پیکار سر نوشت

خلاصه قسمتهای گذشته :

«احمد دانشجوی دانشکده «مانیل» در «فیلمیپین» پس از آنکه به زادگاه خود در «کوتا با تو» بازمی گردد سعی مینماید پدرش را از تصمیمات دولت مسیحی فیلیپین راجع به اخراج هرچه بیشتر مسلمانان از سرزمین هایشان آگاه سازد. پدر احمد که مردی بی تفاوت است از او میخواهد که به جای فکر کردن به آن مسائل، فقط درسهای دانشکده اش را بخواند تا در آینده بتواند شغل پردرآمدی بدست آورد.

احمد با ناراحتی از پدرش جدا میشود و پس از ملاقات با «فائزه» نامزدش برای او شرح میدهد که استعمار اسپانیا چگونه در طول چند قرن، مسلمانان را مورد ظلم و ستم قرار داده بود. وی سپس از مبارزات پرشور مسلمانان علیه استعمار اسپانیا سخن میگوید.

چند روز بعد احمد چند خطبه پرشور و سازنده نهج البلاغه را برای نامزدش فائزه میخواند و وی را سخت متقلب می سازد.

احمد پس از خواندن خطبه های دیگری از کتاب جاودان علی (ع) گفت :

— فائزه، آیا بهتر نیست که از این پس بانگش تازه ای به جهان و پدیده های آن بنگریم و آیا فکر نمیکنی که اگر ملت ما با اندیشه های علی (ع) آشنا شوند سرنوشتی دیگر پیدا خواهند کرد.

فائزه در حالیکه اشکهای خود را پاک میکرد گفت :

— بله، این کتاب زندگیست و من آنچنان شیفته آن گشته ام که هیچ واژه ای نمیتواند احساسات و شوق درونیم را بیان سازد.

و آنگاه دو نامزد جوان از جای برخاستند. احمد که قصد داشت هرچه زودتر برای ادامه تحصیل در دانشگاه به مانیل بازگردد به همسر خود قول داد که بزودی نسخه دیگری از نهج البلاغه برای او بفرستد.

امر حیاتی که برای مسلمانان اهمیتی زیاد دارد تو که مجبور به تدریس این مطالب هستی چه عکس-العملی نشان دادی! شنیده‌ام که بعضی از این کتابها به جای آنکه دانش آموز را با سیر تحول تاریخ آشنا سازند و مسئولیت‌های او را نسبت به مردم آشکار کنند وی را به سوی بی‌هدفی، بی‌تفاوتی و قدرگرائی سوق میدهند، آیاتو از تدریس چنین مطالبی احساس شرم نمی‌کنی؟

جمیله که از حرفهای فائزه چیزی نمیفهمید گفت:
- چه حرفهایی میزنی فائزه، به من چه مربوط که مطالب کتابهای درسی چندان جالب نیست. من در این فکرم که اضافه حقوق را به چه مصرفی برسانم. راستی دیروز به فروشگاه «پاورتی» رفتم. نمیدانی چه جنسهای عالی و خوبی آورده‌اند. من.....
بار دیگر فائزه سخن او را قطع کرد:

- راستی شنیده‌ام محصلینی را که نسبت به اخراج مسلمانان از سرزمین‌هایشان اعتراض میکنند از مدارس بیرون میکنند؟ این حرف تا چه حد صحیح است؟
جمیله بدون توجه به سؤال او بدنبال سخنان خود گفت:
- آره. فروشگاه جنسهای خوبی آورده بودو....
فائزه که از بی تفاوتی و حقارت اندیشه جمیله به شدت خشمگین شده بود با شامت گفت:

- آه جمیله تو چقدر بی تفاوتی. آخر نه بعنوان يك معلم بلکه بعنوان زن مسلمان احساس مسئولیت کن. نه بعنوان يك زن مسلمان بلکه بعنوان يك انسان در فکر هموعان خود باش. مگر نمیدانی که دولت مسیحی فیلیپین بر خانه‌های مردم بمب میریزد و مسلمانان را به زور از خانه‌هایشان بیرون میکند

از آن بعد دیگر زندگی برای فائزه شکل دیگری بخود گرفت. از حرفهای تکراری مردم درباره وضع هوا، نوع لباس خرید جدید و اضافه حقوق دچار تهوع میشد. او که قطراتی از چشمه وجودشان نهج البلاغه نوشیده بود همچون انسانی تشنه کام در آرزوی آن بود که بار دیگر از آن سرچشمه فضیلت و آگاهی قطرات دیگری نیز بنوشد.

فائزه احساس میکرد که نوشیدن از قطرات زلال آگاهی، گرچه جهان بینی او را تغییر داده است اما موجب شده که غمی بزرگ نیز بر قلب او سنگینی کند و آن احساس مسئولیت برای زندگی دیگران بود. يك روز فائزه در حالیکه در انتظار نامه‌ای از سوی نامزد مهربانش احمد بود جمیله دوست دیرینه وی بدیدنش آمد.

جمیله که در یکی از مدارس کوناپا تو معلم انشاء بود مانند همیشه از اضافه حقوق حرف میزد. وی آنچنان این مطلب را با اهمیت جلوه میداد که گویی هیچ حادثه‌ای در دنیا مهم تر از اضافه حقوق وی وجود ندارد. او با غروری خاص میگفت:

- به دستور دولت فیلیپین از این ماه هفت درصد به حقوق معلمین اضافه میشود علاوه معلمین «کوناپا تو» مبلغی هم بعنوان حق بدی آب و هوا میگیرند و...

فائزه سخن او را قطع کرد و گفت:
- راستی شنیده‌ام که در بعضی از کتابهای درسی مطالبی نوشته شده است که در آنها فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی بمسخره گرفته شده‌اند. مؤلفین مسیحی این کتابها سعی کرده‌اند که اسلام را مذهبی خرافی و ضد علم و پیشرفت معرفی کنند در مورد این

بارتصمیم گرفتم و بعد منصرف شدم. و براستی انتخاب این راه نیاز به اراده‌ای نیرومند و ایمانی قوی داشت. من ابتدا این ایمان و اراده را نداشتم. فکر اینکه پس از ازدواج با توشغل پردآمدی بدست خواهم آورد و بعد تورا در اتومبیلی سوار خواهم کرد و دور شهر خواهم گرداند. فکر سکونت در یک آپارتمان زیبا و احتمالا سفرهایی به اروپا و آمریکا جان و روان مرا تسخیر کرده بود. ولی از آن روز که در آیات قرآن دقیق شدم و کتاب نهج البلاغه را بدست آوردم متوجه شدم که اندیشه‌هایم چقدر حقیر؛ کودکانه و ناپخته است. مگر مادر «کتاب علی» نخواندیم که: «شما گفته‌اید پروردگارا خداست. پس بر- کتابش پایداری بورزید و بر شیوه ستوده پرستش او مقاومت کنید و نیز راه انحراف پیش نگیرید و از بدعت پرهیزید و از قرآن رونق‌افز و به مخالفت با فرمایشش نپردازید (۱)»

من خوب میدانم که تو از دوریم رنج خواهی برد. همانطور که من از دوری تو رنج میبرم. برای من بسیار آسان بود که با توجهات فریبنده مانند پدرم در مقابل مصیبتی که امروز بر سر مسلمانان فلیپین وارد میشود سکوت کنم و هم کیشان خود را که در میان فقر؛ بی‌نوایی و در بدردی دست و پا میزنند نظاره کنم و بنزد تو بازگردم اما دیدم که علی (ع) مرا به سوی کتاب خدا میخواند و کتاب خود نیز مرا بسوی پیکاری برای دفاع از مردم مسلمان دعوت میکند. پیکاری که عزت و شرف و آزادی

جمیله وحشت زده گفت :
- آه فائزه چطور جرئت میکنی که این حرفها را بزنی. مگر از جان خودت سیر شده‌ای.
در این موقع پست چی پاکتی را از بالای در به درون خانه انداخت. فائزه با سرعت بسوی آن دوید. قلبش گواهی میداد که آن پاکت محتوی نامه‌ای از نامزد مهربانش احمد است. و تیکه نفس زنان به نزد جمیله بازگشت از شدت هیجان بسختی میتوانست در نامه را باز کند.

و تیکه نامه را باز کرد خط احمد را شناخت. فائزه روی صندلی راحتی رو بروی جمیله نشست و شروع بخواندن نامه کرد. احمد نوشته بود :
«فائزه؛ نامزد محبوبم. نمیدانی چقدر آرزوی دیدارتورا دارم. بسیار متأسفم که خبر ناگواری را به اطلاع تو میرسانم متأسفانه من و چندتن دیگر از دانشجویان را از دانشگاه مانیل اخراج کردند. این بدان علت بود که ما نسبت به وضع مسلمانان فلیپین اعتراض کردیم. شاید تعجب میکنی که چرا در این صورت به کوتابانو بازنگشتم بگذار حقیقت را هر چقدر هم که دردناک باشد برایت بگویم : متأسفانه شاید هرگز نتوانم به آن شهر بازگردم. من در پذیرش راهی که انتخاب کرده‌ام روزهای بسیار فکر کردم. خودت میدانی که چه راهی را میگویم و سرانجام تصمیم خود را گرفتم. بله من به «آنها» پیوستم. خودت میدانی که آنها کیستند. آنها کسانی هستند که خیلی زودتر از من تصمیم خود را گرفته بودند. من هم ابتدا چندان

۱- وقد قلتم ربنا الله فاستقیموا علی کتابه و علی منهج امره و علی الطریقه الصالحه من عبادته ثم لاتمرقوا منها و لاتبتدعوا فیها و لاتخالقوا عنها.

بدون توجه به حالت روحی فائزه گفت :
 - میدانم که نامه اذنامزدت احمد است. شاید
 بزودی بزودتویاید. راستی این بارد رهنگام استقبالی
 از او باید يك لباس تازه بپوشی . من اخیراً يك
 «کتاب مد» جدید خریده‌ام . نمیدانی چه مدل -
 های زیبایی در آن است . بزودی آنرا برایت
 میاورم . میتوانی یکی از آنها را انتخاب کنی وبعد
 به خیاط سفارش کنی که از آن مدل برایت لباس
 شیک بدوزد و

فائزه ناگهان سخن او را قطع کرد و گفت :
 - بسه دیگه جمیله ! تونمیدانی که من اکنون
 درجه حالی هشتم !

ناتمام

برایمان ارمغان خواهد آورد . هنوز کلمات نهج -
 البلاغه در اندیشه‌ام موج میزند . مخصوصاً آنجا
 که علی میفرماید :

«هان مگر پیرامونتان را نمی بینید که دشمن در
 روبرو و به شهر هاتان نمی نگرید که گشوده شده و به
 دارائیهاتان که قبضه گشته و سرزمین هاتان که
 زیر پای سپاه بیگانه رفته است برخیزید - ای رحمت
 خدا بر شما - و بسوی میدان نبرد بشتاید و بسزمین
 نجسید که برستی قرار گرفته و به ذلت عادت کرده
 باشید و آنوقت نصیبان پست ترین خواهد بود و
 زیرا که جنگ در کمین است و هر که بخسد
 دشمنش چشم خیره از او باز نگیرد (۱)»
 در این لحظه فائزه چشم از نامه برداشت. جمیله

۱- نهج البلاغه : الاترون الی اطرافکم قد انتقصت ؛ والی امصارکم قد افتحت، والی اموالکم تزوی ؛
 ولاتناقلوا الی الارض ففقروا بالخسف ؛ وتبوئوا بالذل ویکون نصیبکم الارخس وان اخا الحرب الارق ؛
 ومن نام لم ینم عنه والسلام .

بقیه از صفحه ۲۴

اختیار پیر جهان دیده گذاشته ؛ تا هر چه دارد به او
 انتقال دهد . میگوید : «پسر کم امن عمره مه
 گذشتگان را نداشته‌ام و همه آنها را درک نکرده‌ام ؛
 من در کار آنها نظرافکنده و در اخبار آثارشان اندیشه
 و سیر کرده‌ام تا مثل خود آنها شده ؛ بلکه گوئی
 در تمام دوران زندگی آنها با آنها بوده‌ام ، خوبها
 و بدیها را شناخته و نفع را از ضرر تشخیص داده‌ام ،
 اکنون خلاصه‌ای از بهترین تجارب و آموخته‌های
 خود را در طبق اخلاص گذاشته ؛ بتو تقدیم می-
 کنم» (۱)

و در تشخیص وظیفه با استواری و شکیبائی می کوشد
 و پس از تشخیص ؛ با استقامت کامل به انجام آن
 می پردازد .

این يك الكوست . يك الكوی ایده آل پیر
 و جوان در مقابل هم قرار دارند. رابطه، رابطه پر خاش و
 عصبان نیست. نه پیر جوان را محکوم می کند و نه جوان
 پیر را به ارتجاعی بودن متهم می سازد! نفاهم در حد اعلی
 است پیر می کوشد که هر چه عمری تجربه آموخته و
 هر چه در زندگی اسلامی خود فرا گرفته، یکجا در
 اختیار جوان بگذارد و جوان تمامی وجودش را در

۱- نهج البلاغه صبحی صالح ص ۳۹۴